

فهرست

کفتار در	روی	سال تازی	سال فرنگی
نشانیدنش بینه کام بخش را بخت و پناه بردن او پس از آن به راجه گروه جات -	۳۳۵	۱۱۷۳	۱۷۵۹
بیرون افراشتن بها و برادرزاده با جی را و سر پرده کشورشانی را آبانگ هندوستان از مراتهستان -	۳۳۹		
بدست آوردن احمد شاه وزانی دل شجاع الدوله را	۳۴۸		
پیکار شکرهای پیش جنگ بها و واحد شاه -	۳۵۲	۱۱۷۴	۱۷۱۰
جنگ پانی پت و کشته شدن			

فهرست

گفتار در	روی	سال تازی	سال فرنگی
سومین سپاه مرآت آنگی یافتن بالاجی را و پیشوا از کشته شدن فرزند و برادر زاده برکنار کوداوری و مردنش از اندوه و خاموش شدن چراغ خانه پادشاهی مرآت در دکن -	۳۶۲	۱۱۶۴	۱۷۴۰
شاه عالم دوم و زنده بزرگ عالم دوم -	۳۶۵	"	"
بیرون کردن شجاع الدوله کارکنان مرآت را از میان دو آب و رو نهادنش به بنارس و پیوستنش به شاه عالم و بیرون کردن هر دو	۳۶۶	۱۱۶۴	۱۷۴۱

فهرست

سال فرنگی	سال تازی	روی	گفتار دور
۱۷۶۱	۱۱۷۵	۳۷۸	مراجهت را از کالیپی - ن تجک شاه و شجاع الدوله با انگریز برای قانع ن
۱۷۶۴	۱۱۷۸	۳۷۹	شکست خوردن شان از لشکر آن گروه ن
۱۷۶۵	۱۱۷۸	۳۸۰	یکایگی نمودن شاه و شجاع الدوله با انگریز ن
۱۷۶۴		۳۸۴	یکی پس دیگری - شناسائی بنسب و گروه جات و کواش ن
		۳۸۸	دیدار نجیب الدوله با جواهرل بیرون در ن
۱۷۶۹	۱۱۸۲	۳۸۸	سرنیز کردن مرته بار دیگر به لشکر کشی ن
۱۷۷۰	۱۱۸۴	۳۹۱	مردن نجیب الدوله - ن
			در آمدن شاه عالم بدلی و نشستن بر تخت ن
۱۷۷۱	۱۱۸۵	۳۹۴	نیاگان خود - ن روی نمودن شاه عالم به همراهی بیرون ن

فهرست

گفتار در	روی	سال تازی	سال فرنگی
گرفتن لشکر مرآتة علی گره را پاری کردن غلام قادر فرزند ضابط دشمن سنندیا را	۴۲۷	۱۲۰۰	۱۷۸۵
رفتن غلام قادر بدلی و برداشتن خلوة مرآتة را و گزاشتن از آن خودش را و روی نهادنش به علی گره -	۴۳۵	۱۲۰۲	۱۷۸۸
جنگ کردن اسمعیل و غلام قادر بمپناهم با لشکر مرآتة که با سپاه جات یکی شده بودند و شکستن آنها را -	۴۳۷	"	"
جنگ یافتن لشکر مرآتة و جات از دو باره جنگ کردنشان با اسمعیل و شکست دادنشان با او -	۴۳۹	۱۲۰۲	۱۷۸۸

فہرست

گفتار و	روی	سال تازی	سال فرنگی
فریقین علام قادیانی از چاکران شاہی را بپول و گرفتن پادشاہ و کور کردنش اورا پس از مارا سامانش۔	۴۴۰	۱۲۰۲	۱۷۸۸
آمدن مہاداجی سندیا در وہلی و جشن گرفتن و نشان دادن او پادشاہ نہیں را بر تخت و کشتن شاہزادہ بیدار بخت کہ بر تخت نشاندہ	۴۴۴	۱۲۰۳	۱۷۸۹
پیداشدن رنجش میان اسمعیل و شاہ تاختن سندیا بر اسمعیل بیگ۔	۴۴۹	۱۲۰۴	۱۷۹۰
روی نهادن سندیا بسوی پونہ	۴۵۰	"	"
	۴۵۳	۱۲۰۴	۱۷۹۲

فهرست

گفتار در	روی	سال تازی	سال قمری
رسیدن سنڌیا به پونہ و آراستن اردوی گران شکوہی برای پزیرا مشوا۔			
افزودن سنڌیا بر شمار سپاہ خود در پونہ۔	۴۵۵	۱۲۰۶	۱۷۹۲
بستن مرگ دست سنڌیا را از لشکر کشتی	۴۵۹	۱۲۰۷	۱۷۹۳
زندان نمودن گماشتگان سنڌیا احمد علی بیگ در	۴۶۰	۱۲۰۸	۱۷۹۴
گرفتن انگریزان دہلی را و یک لک سپہ پانہ	۴۶۳	۱۲۱۳	۱۷۹۹
بشاه عالم نابینا۔	"	۱۲۱۷	۱۸۰۳
مردن شاه عالم	۴۶۴	۱۲۲۱	۱۸۰۶
انگریز شاه دوم	۴۶۵	"	"
مرد او و نشستن (ابوظفر) بہادر شاه بجای او	۴۶۶	۱۲۵۳	۱۸۳۷
مرد بہا شاہ و سادہ شدن زمین مندان لسانہ ماخانہ	۴۶۹	۱۲۷۹	۱۸۶۲

بنام خداوند بخشنده بخشنده بخشنده بخشنده

محمد شاه

{ ۱۱۳۱ } چون محمد شاه زیب افغانی اورنگ سرور
 هندوستان شد با اینکه از بزرگشته شدن فرخنده و از
 گمان اینکه مردن رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز میرک
 خدائی نبوده و لهامی همه مردم از سیدها برگشته بود باز به
 زینمونی ماور خود که گیبانومی بخرد جهان دیده بود در آغاز کار
 بدینوازی ایشان پرداخت و هر دو برادر را بسیار گرامی
 داشت و از اینکه قطب الملک بیش از پانزده هزار روپیه

ماهان بنام مادرش تنگاشت و بر همه کارخانه های پادشاهی
 بسید پایرا که از اوس خودش بودند برگماشت و جز از
 مردم آن گروه کسیرانز و او بار و راه نداد هرگز روس
 ترش نمود و آن دلتنگی زهرناکی را که در نهان با آن
 دو برادر داشت آشکار نقرمود مگر چون کج اندیشی او در بار
 ایشان بجا بود و سخت گیری ایشان بر او بیجا چندان نگزشت
 که بکار پروازی کارکنان نهانی سامان تباهی هر دو برادر
 فراهم شد و او بر پرویشان دست یافته از تنگنا
 گرفت و گیری آن دو گیتی خوار رسیده بفراخ جامی دست و
 دل وازی و آزادی بیاسود

از سیرم تری که آن دو برادر به همگنان فروخته بودند نخستین
 یوی که برخاست و دیده دست درازی شان را
 نیزه و مغز بلند پروازی شان را خیره ساخت و دوی و ماناگاه

زبان کاری بود در میان هر دو برادر آنهم بر سر بخش نمود
 اندوخته‌هایی که از اکبر آباد بدستان افتاده بود و همین سبب
 که بار بخش ولهائی مردم دست بهم داد برای این پس بود
 که دو دوازده‌مان شان بر آرد و خاک خاندانهای بستان
 شان را بر باد دهد

رتن چند که هنوز دیوان قطب‌الملک بود و کاروبار کشور
 از کوچک تا بزرگ همه بدست او ساخته و بدانش او
 پرداخته میشد از آن روی که دوستی و یگانگی آن دو برادر
 را سرمایه بزرگی خود می‌شناخت هر چند کوشید که کند آن
 ناخوشی بر مبنی نزدیکان هوشمند نرسد بجایی نرسید
 و در چند روز آن دودلی گوشرد نهاد مردمان دور و نزدیک
 شده سرمایه استواری رشته امیدواری بداندیشان
 ایشان گشت زیرا که ترکی پیدا میشد که از آن دو برادر

بخش نیافته باشد پس بزودی لگام کارهای درونی از
دستان بدر رفت از هر گوشه سرکشی گردن نافرمانی
برافراشت و در برابر هیچکدامشان چنانکه باید پایداری
توانستند کرد تا آنکه بسوازه تباہی خود در پیوستند

نخست فرامده اله آباد که هندوئی بود سر بشورش بلند
نمود و گرچه چون حسین علی آهنگ او فرمود او بگردن
برادرزاده او که نامش گروهر بهادر بود همان راه او در
خود را پیمود و پرداخت به استوار نمودن دیوار و
بارۀ در اله آباد

حسین علیخان اندیشید که چون اله آباد از سه سوی پیوسته
باب گنگا و جمناست و نیز گروهر بهادر مرد دلاور جنگجوی
است شاید کشودن آن در بدیر انجامد و کارهای دیگر که
سترگی آنها بیشتر است زمین ماند و در آن میان پایداری

داستان ترکمانان همه

او دستاویز دلیری و کمران کرد و پس فرستاده او را خوشدل
 باز فرستاد و به بر آوردن خواششهای او زبان داد به پیمان
 اینکه اله آباد را واگذارد و بفرماندهی کشور اوده رود
 گردید بهادر همه را در آن هنگام پذیرفت مگر در تهنی کردن
 اله آباد امروز و فردا کرده باز بفرماهم نمودن چیزهای خوراکی
 می پرداخت و چون از او باز پرس نمودند و پاسخ شنیدند
 که تهنی کردن اله آباد بسته بر رفتن رتن چند است ^{۱۱۳۲} بنا کرد
 او را بدانجا فرستادند

رتن چند با شکر و رستی (۱۱۳۲) به اله آباد درآمد و گروه بهادر
 را بسوگند بر آب کنگا که از سوگندهای بزرگ هندوان
 است دل آسوده کرده اله آباد را از او بگرفت و اوده را با او
 و او به تنگگاه باز آمد

همدران روزها در کشور بوندی میان برادران بر سر کشور

هم خورد بدہ سینک بر کشور دست یافته بهیم سنگ را بیرون
کرد و او به سید پناه آورد

حسین علیخان سیدولاور علیخان را با شش هزار سوار
که بیشترشان از بارہ بودند بک اوروان ساخت و فرمود
پس از یکسوفی کار اورا با سپاہ بوندی برداشته بر
سر خاک مالوہ رود و تا رسیدن فرمان دیگر ہما نجا ماند
پس چنین شورش حسین خان افغان خوشگی

در فروین پنجاب بالا گرفت و چون او از مسیح سوی
سر خوردہ بود بہ نیروی بازوی خود پشت گرم شدہ پای تاخت
و تار بیشتر نهاد و چون کارش بکشتن کارکنان فرما فرما
پنجاب و تاراج نمودن کنجینہای سرکاری رسید
عبدالصمد خان از لاہور با شکر آراستہ آہنگ او نمودہ
در بیت فرسنگی آن شہر باو رسید و چون ہشت نہ

واستان ترکنازان هند

هزار سوار و لاور افغان همراه حسین خان بود جنگ خونریز
 میان برود سپاه دست دادیسی از افسران نامور
 و بسیاری از سپاهیان تاور برود سوی برخاک افتاد
 پس از آنکه چندین بار پای سپاه لاهور
 از پیش در رفته بیشترشان بگریختند پایداری و کوشش
 شست بقادتن از یاران یکی از سرکردگان که همه
 مغول و مغول زاده بودند عبدالصمد خان که از یورشها
 سنگین حسین خان سرایمه شده بود ملک درستی یافت
 و حسین خان بگلوله از پای درآمده سپاهش بهم در شکست
 و عبدالصمد خان فیروزمندان به لاهور برگشته بفرمان
 سیف الدوله سرفراز گردید

نیز آشوب بسیار بزرگی از نادانی و بی آزر می یکی از
 پیشوایان مسلمان که نامش ملا عبدالنبی و فرامش مخونجا

و از مردم کشمیر بود همدران شهر میان هندو و مسلمان
برپا شد و خانه های بسی هندوان بگناه پجاره سوخته زن
و فرزندشان از پا در آمدند و چندین هزار خون نار و اسه
مسلمانان و هندوان ریخته شد تا سرانجام از کشته شدن
آن پیشوا بی ناوان که پس از آن شورش تا چند ماه
فرماندهی کشمیر را نیز در نمازخانه نشسته میکرد آن آشوب
کبار و فرو نشست

سر آمد همه گردن کشی نظام الملک بهادر بود در کشور مالوه
که کشور وکن را از چنگ دست نشاندگان سیدها بدر آورده
پادشاهی خود را در آنجا چنان استوار بنیاد نهاد که تا امروز
از نژاد او بنام نظام وکن پشت به پشت به پادشاهی
این کشور میروانند و هم امروز که یکشنبه (۳۰ آبان ۱۸۸۶)
و جامه راستی نگار بنکارش داستان آن روزگار

رسیده اوزنگ آرامی پادشاهی آن خانه در وکن سرکار
آسمان و ستگاه پادشاه جم بارگاه میر محبوب علیخان بهادر جنگ
نظام الملک آصفیاه بهادرند که از نظام الملک نختین که بنیاد
نهنده این خانه بود پشت پنجم و با خود آن بزرگوار پادشاه
نهم میباشند و اکنون سال سوم تحت نشینی بمایونشان
است

نامه نگار در روزگار افضل الدوله بهادر که این گوهریکتا را
سپهر آفتاب را بود بدین تکتگاه رسید و از پرورشها
پدرانه سالار جنگ گوهر شناس که دستور بزرگ این کشور
بود به آموزگاری فارسی آن نونهال چمن شهر یاری
سرفراز شد چنانکه در همان روزها که بدانش آموزی آن پادشاه
زاوه نجسه اختر میر پرداخت به پروانگی آن سپندار انجمن
بزرگ فشان شاهرور چاهها و چکامه های نظام الملک را با

از آن فرزندش ناصر جنگ و نبیره اش عماد الملک فرابم نمود
 بزور چاپ و رآورد و گزارش روزگار هر یک از ایشان
 را در زبان آینه نیشته بر نامه های پساوند ایشان بنویسند
 چون ازین رو سخنان بد استمان دکن بیشتر بشکلی وارد بهتر
 این است که بی آنکه رشته سخن از دست رود سرخا
 را برگردانیم بنکارش آنچه وابسته بد استمان هند است
 کردن افراشتن نظام الملک جنگ نمود
 او با سرکردگان سیدها و بیرون آوردن کشور
 دکن از چنگ دست نشاندگان آن دو برادر
 حسین علیخان مانند برادر خود سید عبدالمدخان قطب
 الملک مرد زودرنج کله پر باد و کینه جوی درشت خونی بود و
 از برکس که باندک مایه دلگیری بخش میافت با هزار گونه
 پوشش و چاکری آنرا فراموش نمیکرد و از همین بود که

دستِ دوسه تن از فرماندهان را که هنگام بازگشتِ او از
دکن بزمن بوسی او چاکری نکرده بودند از کار کوتاه نمود و
دوستانِ خوش آمدگارِ خود را بجایِ آنان روی کار آورد
از آنها یکی مرحمت خان فرمانده داری ماندرو بود
که خواجه قلیخان را بجای او برگماشت و او از آن روی
که نمیدانست انجام کار سیدها بجا خواهد کشید در واگزار^{شدن}
جای خود درنگ بسیار بکار برد و چون خواجه قلیخان سرگزشت
را بدربار نوشت حسین علیخان به نظام الملک نگاشت
که آن کار را چنانکه او پیش فرمان داده بود با انجام رساند
مرحمت خان چون دید که پای نظام الملک در میان
آمد جای خود را واگذاشت و از آن روی که یارای رفتن
به تنگنا نداشت خودش را به نظام الملک بست
نظام الملک که از بلندی خاندان و شایستگی و کارشناسی

او آگاه بود او را کرامی داشته برهاندین در رات گره
از جنگ پسر سال زمیندار که ناروا بر آن دست یافته و فرما
بازگرفتن آن از پامی تخت به نظام الملک رسیده بود
نامرزش فرمود

مرحمت خان آن در را بجنبشهای دلیرانه بگرفت
و نظام الملک بندوبست کشور مالوه را بسپاداش آن
چاکری او سپرد او نمود و او سرگرم کار شده و بی چند
را از سرزمین چندیری که نشین سرکشان بود بتاخت
و مردم را از دست و رازی آن گروه آسوده ساخت
و برای پیشرو همین کارها لشکر بیاری کرد خویش
فرابسم نمود

پنجمین چون هنگامیکه نظام الملک بکشور مالوه رسید
از هر گوشه آشوبی سر بلند نموده بود خوابانیدن آنها

دوستانِ ترکنازانِ ہند

اورا نیز گرفتنِ سپاہِ درستی ناگزیر ساخت
 پارہٴ ایڑا نیز نوشتہ اند کہ آن کار از رساندہ امین الیخا
 بود کہ با پادشاہ بزبانِ ترکی گفتگو مینمود و دیگران نمیدانستند
 کہ در میان ایشان چه گفت و شنید میشود
 بہرگونہ کہ باشد لشکرگیری نظام الملک و مرحمت خان
 بکوششِ قطب الملک رسید و سید حسین علیخان بہ
 نظام الملک نوشت کہ چون برای بندوبستِ دکن با
 ما مالوہ را اردوگاہ نمودہ خود نیز در آنجا فروکش کنیم بہتر
 این است کہ فرماندہی یکی از چہار کشوران برہانپور
 ملتان اکبر آبادیالہ آباد را برای خود برگزینید و آنجا
 را واگزارید

نظام الملک پاسخِ نگاشت کہ چون خواندہ شد ہر دو برابر
 گماشتہ سرشناس اورا کہ در پای تخت داشت و رہنما

پیش خود خوانده سخنان ناشایسته درباره خدایگان او بر زبان
 راندند (نوشته اند بر پیشانی نامه او این پس او نگارشیافته
 بود من یوفانیم یوفایم خورم قسم من چون شما نیم شما
 میخورم قسم من)

همین که نظام الملک بمیانجی گماشته خود بر آنچه آن دو برادر
 درباره او گفته بودند آگهی یافت بفرامی سامان نگاهبانی
 جان و آبروی خود شتافت چه دانست که کرد رنجشی
 که اکنون بر دامن دل سیدها نشسته بهزار گونه آبهایی
 آغاره پوزش شسته نخواهد شد و دیگر در همچنان کشوری
 که گام فرمایش در دست بچنین دو برادر ستیزه جوست
 خود را بجائی رسانیدن از کارهای ناشدنی است پس هر
 بست که پای خود را از میان آن سارمش پای ناروا
 بزرگان نمک نشناس پس کشد و برای خود جای در بست

داسان ترکنازان هند

بدست آرد و از همین روی آهنگ گرفتن کشور و کن نمود
 زیرا که در روزگار فرمانفرمائی پیش خود هم با بزرگان مسلمان
 آن سرزمین و هم با مرآتگان چنان راه رفته بود که
 بیشترشان خواهان کشور رانی او بودند پس امیدوار
 بیاوریهای نهانی شده در آشکار ورفش دادیاری
 برافراشت و با مرحمت خان و چندین تن
 از یاران دیگر که از پیش داشت و هم تازه
 بدست آورده بود و دوازده هزار سوار از سر و سنج برآمده از

آب زرده گزر نمود

چون آگهی جنبش نظام الملک بار دوی شاهی رسید
 حسین علیخان به دلاور علیخان نوشت که بهمرای راجگان
 شکر خود را برداشته بدنبال نظام الملک بتازد
 همچنین به عالم علیخان برادرزاده خود که در اورنگ آباد

بفرمانفرمایی و کن میپرداخت نوشت که با شکر شایسته
 سر راه بر نظام الملک ببندد
 نظام الملک بجنبشهای بخردانه و شرهای آسیر گره و برها بود
 را از جنگ دست نشانندگان سیدها بدر آورده فرماندهان
 و سپاهیان آن هر دو وژ را بدون تخریب و دو ساله ایشان
 که پس افتاده بود رو بخود کرد و چون شنید که ولاور علی
 رو به برهانپور میاید از آن شهر برآمده با او جنگ در انداخت
 و او را و بسیاری از سران سپاه و لشکرش را کشته
 بر خاک انداخت پس از آنجا بسوی عالم علیخان تاخت
 عالم علیخان با آنکه چندی از سردارانش ^{۱۱۳۴} _{۱۱۳۴}
 به نظام الملک پیوسته بودند هنوز دارای سپاه ^{۱۷۲۰} _{۱۷۲۰}
 گرانی بود
 نظام الملک در بالاپور که از خاک برار بود باو برخورد میگردید

آونگان مانند

خود سیدها گزشته از چیرگی کنونی دشمن و ناپیدی آینده
انجام کار که بازگر روزگار زیر آن پرده چه در سر وارد
چون از پاد آمدن جوانان نازمین خود را بنگاه اندیشه
در آوردند آشکار است که چگونه ولی داشتند

گویا بهره‌آر روزگار پای تحت هندوستان بجز لرزش
ولی آرامی چیزی نبود زیرا که در میان رسیدن آن
نکابهای ناگوار زمین لرزش پر زور بسیار شکفتی نیز
خود را در میان انداخت (۱۱۳۲)

روز آدینه که مسلمانان در پرستش گاه خود پس از
گزاردن نماز بشنیدن فریاد می‌پروا خستند یکایک زمین
جنسید و تا چهل روز در هر روز چندین بار خانه‌ها و سراها
را بلرزه در می‌آورد و آوازهای براسس انگیز از زیر زمین